

## بررسی توانمندی دهقانان برای پیوستن به شورش و انقلاب

حامد عمومی\*

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۷/۶ و تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۱۲/۱۴)

### چکیده

دهقانان در درازای تاریخ به ویژه پیش از قرن هجدهم در اروپا حامیان اصلی نظام فئودالی شمرده می‌شدند. اما تحولاتی که بین قرن هیجدهم تا قرن بیستم به وجود آمد، نقش سیاسی این طبقه را نیز تغییر داد به گونه ای که آنها دیگر حامی نظام فئودالی نبوده و خواستار این شدند که خود به جای اربابان، صاحب زمین شوند و همچنین، حقوق برابر با دیگران داشته باشند، لذا به طبقات ناراضی دیگر پیوستند و دست به انقلاب زدند. این مقاله تلاش می کند با بررسی نقش نیروهای دهقانی در انقلابهای اجتماعی و سیاسی مختلف جهان، دریابد چه عواملی موجب شرکت دهقانان در انقلاب شده و توانمندی آنها را در این راه افزایش می دهد.

### کلید واژگان

انقلاب، جنبش، شورش، توسعه، دهقانان، مالکیت زمین، جامعه سنتی، محافظه کاری، جامعه مدرن.

\* دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، گروه علوم سیاسی، ایران، تهران.

## مقدمه

تبدیل جامعه کشاورزی سنتی به جامعه مدرن صنعتی، تحولات شگرفی را با خود به همراه آورده است. تاریخ نشان می‌دهد طی قرون هیجدهم تا بیستم میلادی، جهان انقلاب‌های اجتماعی و سیاسی زیادی را به خود دیده است که در پی آنها رژیم‌های سیاسی خودکامه و نظم اجتماعی پیشین فرو ریخته و رژیم و نظامی تازه برپا گشته است. در این دوران نیروهای زیادی وارد صحنه سیاست شده و از آن خارج گردیده‌اند. یکی از این نیروها، دهقانان یا کشاورزان بوده‌اند که در حقیقت تا پیش از انقلاب صنعتی، مهم‌ترین نیروی مولد جامعه به شمار می‌رفتند. برای سامان دادن به این نیروی مولد، نظام فئودالیسم، صورت‌بندی شاخص اجتماعی بوده است. به لحاظ تاریخی با پیدایش بورژوازی، نوع کشاورزی از کشاورزی معیشتی به سوی کشاورزی تجاری، در حال تغییر یافتن در چارچوب روابط سرمایه‌دارانه بود. اما فئودال‌ها از درک ماهیت تحولات اقتصادی جامعه عاجز بودند. در حالی که کشاورزی تجاری، دیگر نمی‌توانست با رعایای برده و وابسته به زمین به تولید ادامه دهد و همچنین بورژوازی نیاز به کارگر صنعتی در چارچوب توسعه و صنعت‌گستری داشت، فئودال‌ها همچنان با سنتی محافظه‌کارانه تلاش داشتند نوع صورت‌بندی اجتماعی خود را حفظ کرده و روند گذشته را تداوم بخشند، در برابر برخورد امواج نوسازی (مدرنیته) یا سنت بود که تحولات را به وجود آورد. در این تغییرات اجتماعی وسیع دهقانان می‌خواستند سنت‌های خود را حفظ کرده و مالک زمین باشند. از این رو با توسعه یافتن بورژوازی و تجاری شدن روابط سرمایه‌دارانه و کاهش قدرت فئودال‌ها از پشتیبانی فئودالیسم روی برگرداندند و وارد مبارزه برای احقاق حقوق خود شدند. بر این اساس پرسش اصلی مقاله این است که «چه عواملی توانمندی دهقانان را برای شورش و انقلاب علیه نظام فئودالی افزایش می‌دهد؟» فرضیه پاسخ دهنده به این سوال نیز چنین است: «تغییرات در مالکیت ارضی و تغییرات حاصل از توسعه اقتصادی، باعث می‌شود توانمندی دهقانان برای شورش و انقلاب علیه ساختار سنتی نظام فئودالی افزایش یابد.» روش پژوهش نیز تاریخی و توصیفی است. همچنین سازمان مقاله چنین است که پس از این مقدمه کوتاه، مبانی نظری، تاریخچه، آزمون فرضیه و سپس نتیجه‌گیری خواهد آمد.

## ۱. مبانی نظری

در بخش مبانی نظری، با توجه به موضوع مقاله ابتدا مفهوم جنبش تعریف شده و ویژگی‌های آن برشمرده می‌شود و سپس مواردی نظیر فرهنگ سیاسی، محافظه‌کاری، انقلاب، توسعه و... به ترتیب و

به فراخور بحث بررسی خواهد شد.

## الف. جنبش

معنای واژه جنبش، «نهضت و حرکت است که آن را چنین معرفی کرده اند: حرکت یا رفتار گروهی نسبتاً منظم و بادوامی برای رسیدن به هدف اجتماعی-سیاسی معین و بر اثر نقشه معین که ممکن است انقلابی یا اصلاحی باشد.» (۱) در یک تعریف دیگر «جنبش‌های اجتماعی به آن دسته از اقدام‌های جمعی گفته می‌شود که تشکیلات منظم و کاملی ندارند و گروه‌های بدون نماینده یا کسانی که مدعی نمایندگی هستند در ارتباط مدام با نخبگان مقامات یا دیگر گروه‌ها مبادرت به آنها می‌کنند. جنبش‌های اعتراض آمیز صورتی از فعالیت است که سازمان می‌یابد تا خارج از محدوده نهادهای رسمی، سیاسی، از قبیل انتخابات و احزاب، اعمال نفوذ بر امور مربوط به سیاست تأثیر گذارد.» (۲) انواع جنبش‌ها را می‌توان در اشکال نمایشی، واپسگرا، ترقیخواه، محافظه‌کار، انقلابی، آرمانگرا و کوچنده تقسیم بندی کرد که در زیر در مورد هر کدام از این انواع مختصری بیان خواهد شد.

۱) جنبش نمایشی: هنگامی که افراد خود را در وضعیت مایوس کننده‌ای می‌بینند، جنبش نمایشی پدید می‌آید. افرادی که در جنبش اجتماعی نمایشی شرکت می‌کنند می‌خواهند به مردم بگویند که دیدشان نسبت به یک واقعیت نامطلوب اجتماعی تغییر یافته است، اما خود، عملاً این واقعیت را دگرگون نمی‌سازند. ...

۲) جنبش واپسگرا (ارتجاعی): جنبش واپسگرا تلاش می‌کند که جامعه را به وضعیت گذشته بازگرداند و در واقع، «زمان را به عقب برگرداند.» افرادی که به این جنبش‌ها می‌پیوندند، آشکارا از رویه‌های جاری اجتماعی ناراضی هستند. ...

۳) جنبش ترقیخواهانه: جنبش ترقیخواهانه جنبشی است که تلاش می‌کند با ایجاد تغییرات مثبت در نهادها و سازمان‌ها وضع جامعه را بهبود بخشد. ...

۴) جنبش محافظه‌کار: جنبش محافظه‌کار مرکب از افرادی است که از وضع موجود راضی هستند و در برابر نوآوری‌ها مقاومت می‌کنند. جنبش محافظه‌کار تلاش می‌کند از تغییر در جامعه جلوگیری کند. افرادی که از این نوع جنبش طرفداری می‌کنند وضعیت موجود جامعه را مطلوب‌ترین وضعیت می‌دانند.

۵) جنبش انقلابی: این نوع جنبش خواستار تغییر سریع و بنیادی در جامعه است، هدف جنبش انقلابی سرنگون کردن نظام حاکم و جایگزین ساختن یک نظام دیگر با آن است. ...

۶) جنبش آرمانگرا: این نوع جنبش کوششی است به منظور ایجاد محیط اجتماعی ایده‌آل برای گروه کوچک پیروان آن. جنبش‌های آرمانی گاهی به جنبش‌های انزواطلب یا جدایی طلب اطلاق می‌شود. ...

۷) جنبش کوچنده: افرادی که به این نوع جنبش می‌پیوندند، از وضع موجود محیط زندگیشان ناراضی هستند و به امید زندگی و آینده روشن‌تر از محل سکونتشان به مکانی دیگر نقل مکان می‌کنند. (۳)

همه این انواع جنبش‌ها را اگرچه می‌توانند اهداف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی داشته باشند، می‌توان در اصطلاح جنبش‌های اجتماعی گنجانند. از نقطه نظر شکل‌گیری و پیروزی، «جنبش‌های اجتماعی معمولاً هنگامی به موفقیت نایل می‌آیند که وضع نامطلوب جامعه موجب شود که مردم به یکدیگر نزدیک‌تر شوند. عواملی از قبیل نارضایتی وسیع، سرخوردگی، بی‌سامانی اجتماعی، ناامنی، بی‌هنجاری و از خودبیگانگی، مردم را به یافتن زندگی بهتر سوق می‌دهد. هرگاه این عوامل با بی‌عدالتی اجتماعی توأم گردد، انگیزه‌های پیوستن به جنبش اجتماعی شدت بیشتری می‌یابد. ... به علاوه همه جنبش‌های اجتماعی ویژگی‌های خاص و مشترکی دارند. این ویژگی‌ها عبارتند از مشخص بودن اهداف، داشتن برنامه‌هایی برای نیل به این اهداف و ایدئولوژی (مسلك). جنبش اجتماعی معمولاً دارای مجموعه‌ای از اهداف است که کاملاً مشخص هستند. جنبش اجتماعی که هدفش بهبود وضع گروهی از مردم است، در صورتی موفقیت‌آمیز خواهد بود که برای مردم مشخص کند هدفش ایجاد چه نوع تغییراتی در جامعه است. برنامه‌های موجود برای نیل به این اهداف بسیار متنوع هستند و ممکن است طیفی از تحصن‌های بدون خشونت، تظاهرات آرام، تظاهرات خشونت‌آمیز، ترور و انهدام اموال دولتی را در برگیرد. ایدئولوژی جنبش اجتماعی عامل گردآوری اعضای جنبش است؛ زیرا ایدئولوژی نه تنها وضع اجتماعی موجود را به باد انتقاد می‌گیرد، بلکه علاوه بر آن، اهداف جنبش و روش‌ها، نیل به این اهداف را نیز روشن می‌کند.» (۴) جنبش‌های اجتماعی به هر گونه‌ای که باشند و به هر دلیل به وجود آیند، وابستگی به فرهنگ سیاسی جامعه دارند، از این رو بررسی فرهنگ سیاسی نیز مهم است.

#### ب. فرهنگ سیاسی

از نقطه نظر تعریف «فرهنگ سیاسی، جهت‌گیری ذهنی ملت‌ها، گروه‌های اجتماعی یا افراد به

سیاست است و تا حدی الگوهای رفتار سیاسی را شکل می‌دهد. نظام باورهای مذهبی، نمادهای بیانی، ارزش‌های اجتماعی، ادراک ذهنی از تاریخ و سیاست، ارزش‌های بنیادی، چگونگی بازنمایی احساس، جلال و شکوه، معرفتها و تأملات سیاسی که محصول تجربه خاص تاریخی ملت‌ها و گروه‌هاست و چارچوب بازخوردی و رفتاری که نظام سیاسی در آن جای گرفته است را می‌توان در مفهوم نسبتاً گسترده فرهنگ سیاسی جای داد.» (۵) در مورد انواع، آلموند و وربا، فرهنگ سیاسی را سه نوع دانسته‌اند: فرهنگ سیاسی مشارکتی، فرهنگ سیاسی تبعی و فرهنگ سیاسی محدود.

(۱) فرهنگ سیاسی مشارکت: «فرهنگ سیاسی مشارکت در جوامع پیشرفته وجود دارد، در این جوامع مردم در زندگی سیاسی مشارکت می‌کنند. در فرهنگ سیاسی مشارکت، مردم به شهروند بودن خود آگاهند و به سیاست نیز توجه دارند. ...

(۲) فرهنگ سیاسی تبعی: شهروندانی را که از نقش‌های گوناگون حکومت مانند قانونگذاری و وظایف حکومت مانند حفظ امنیت و نظم آگاهند، تبعه سیاسی می‌نامند. در این فرهنگ، مردم خود را شهروند می‌دانند و به سیاست نیز توجه دارند، اما به صورتی انفعالی با سیاست درگیرند. ...

(۳) فرهنگ سیاسی محدود: فرهنگ سیاسی محدود به کسانی مربوط است که از نظام سیاسی خود آگاهی چندانی ندارند یا اصلاً از آن آگاه نیستند. فکر نمی‌کنند که یک شهروند یا عضوی از یک جامعه و از ملت هستند. این گونه افراد را در هر جامعه‌ای می‌توان یافت، اما در جوامع سنتی و عقب مانده شمار آنها بیشتر است. ...

(۴) فرهنگ سیاسی مختلط: افزون بر این سه نوع، «آلموند» و «وربا» به نوع دیگری از فرهنگ سیاسی اشاره کرده‌اند و آن را فرهنگ سیاسی مختلط نام نهاده‌اند، آنها معتقدند هیچ کشوری نیست که در آن فقط فرهنگ سیاسی مشارکت یا تبعه یا محدود وجود داشته باشد. به گفته آنها، افراد فرهنگ سیاسی محدود و تبعه را می‌توان در فرهنگ سیاسی مشارکت هم دید و یک جامعه ممکن است هر سه بازخورد را داشته باشد. بنابراین سه نوع فرهنگ سیاسی ترکیبی یا مختلط نیز ممکن است وجود داشته باشد: فرهنگ سیاسی مشارکتی-تبعی، فرهنگ سیاسی مشارکتی-محدود، فرهنگ سیاسی محدود-تبعی.» (۶)

وابسته به اینکه فرهنگ سیاسی غالب در جامعه، چه نوع فرهنگی باشد، خصلت جنبش‌های

اجتماعی نیز تغییر می‌یابد. در فرهنگ سیاسی محدود- تبعی احتمال زیادی وجود دارد که افراد مشارکت‌کننده خصلت‌های فردی و طبقاتی سنتی و محافظه‌کارانه داشته باشند. زیرا فرهنگ سیاسی محدود- تبعی از ویژگی‌های برجسته جوامع سنتی محسوب می‌شود. از دلایل اینکه محافظه‌کاران به جنبش‌های اجتماعی می‌پیوندند برهم خوردن نظام اجتماعی و ارزش‌های وابسته به آن در فرآیند تحولات سیاسی- اقتصادی به ویژه در جریان توسعه و اصلاحات است. به این واسطه «برخی دانشمندان علوم اجتماعی از نظام اجتماعی نامتعادلی سخن می‌گویند که ارزش‌های جامعه در آن، دیگر با واقعیت‌هایی که بایستی مورد نظر این ارزش‌ها باشند، هماهنگی ندارند. ... دلایل بسیاری نیز برای فقدان تجانس در درون جامعه ذکر کرده‌اند. این عوامل عبارتند از: تبعیض، حاکم نبودن قانون، نبود شایسته‌سالاری، فساد، افزایش فراینده قیمت‌ها، کاهش قدرت خرید و بیکاری» (۷) که همه این عوامل بیشتر در دوران توسعه و دگرگونی و نوسازی جامعه بروز می‌یابند و محافظه‌کاران را چه برای حفظ و بازگرداندن وضعیت گذشته و چه برای به دست آوردن منافع تازه (از آنجا که در جریان تحولات نوین منافع گذشته خود را از دست داده‌اند) وادار به وارد شدن در جنبش‌های اجتماعی می‌کند، به این لحاظ لازم است تعریفی از محافظه‌کاری ارائه شود.

#### پ. تعریف محافظه‌کاری

در تعریف، «روح محافظه‌کاری، سنت، به ویژه سنت قرون وسطایی، است. دفاع محافظه‌کاری از سنت اجتماعی دارای منشا تاکید بر ارزش‌های جامعه، خویشاوندی، سلسله مراتب، اقتدار، و مذهب است. ... کارل مانهایم، محافظه‌کاری را واکنشی سنت‌گرایانه به تحولات سریع می‌داند که در واکنش به فروپاشی نظام قدیم اروپا پدید آمد. ... حاملان ایدئولوژی محافظه‌کاری گروه‌هایی چون دهقانان، خرده بورژواها و اشراف زمین‌دار بودند که خارج از فرآیندهای عقلانیت سرمایه‌داری باقی ماندند و در نتیجه به مخالفت با آن پرداختند. ... محافظه‌کاری واکنش آگاهانه طبقاتی خاص، به علت در خطر افتادن منافعشان، به هنگام دگرگونی تاریخی است. سنت‌گرایی فقط زمانی به صورت ایدئولوژی محافظه‌کاری در می‌آید که جامعه دچار دگرگونی‌های بنیادی شده باشد.» (۸)

جنبش‌های اجتماعی چه محافظه‌کاران در آن شرکت کنند و چه تحول‌خواهان از فعالین اصلی آن

باشند، در واکنش به تحولات ایجاد شده در جامعه به وجود می آیند و خود نیز بر تحولات اجتماعی تأثیر می گذارند، یکی از تحولات عمده در جامعه اجرای برنامه‌های نوسازی، توسعه‌ای و اصلاحی از جمله اصلاحات ارضی است که منافع طبقاتی را به خطر انداخته و منافع طبقاتی از جامعه را تأمین می‌نماید و بر این اساس جنبش‌های اجتماعی موافق و مخالف خود را به وجود می آورد. بنابراین اندکی نیز درباره توسعه و نوسازی مباحثی ارائه می شود.

### ت. تعریف نوسازی و توسعه

نوسازی «فرآیندی است که در سطحی فراتر از فرد مطرح می‌باشد و طی آن تنگناها و محدودیت های جامعه سنتی از میان برداشته می‌شود؛ و جامعه شاهد رشد و توسعه شاخص‌هایی چون میزان شهرنشینی، باسواد، گسترش رسانه‌های گروهی، صنعتی شدن، عقلایی ساختن سازمان‌های اجتماعی، عام شدن رفتارها، اکتسابی شدن موقعیت‌ها، مشارکت اجتماعی و سایر موارد است.» (۹) مایکل تودارو «در خصوص تعریف توسعه معتقد است که توسعه به معنای ارتقای مستمر کل جامعه و نظام اجتماعی به سوی زندگی بهتر و یا انسانی‌تر است و باید سه هدف عمده را پیگیری و متحقق نماید که عبارتند از: (۱) تأمین نیازهای اساسی: کلیه مردم نیازهای اساسی معینی دارند که زندگی بدون آنها غیرممکن خواهد بود و آنها تداوم بخش زندگی انسان‌ها هستند. اینها شامل غذا، مسکن، بهداشت و امنیت می‌شوند. وقتی یکی از اینها وجود نداشته باشد و یا عرضه آن بسیار کم باشد، حالت عقب ماندگی مطلق پیش آید. (۲) اعتماد به نفس: دومین جز زندگی خوب، اعتماد به نفس (احساس شخصیت کردن، عزت نفس داشتن و آلت دست دیگران قرار نگرفتن) است.

(۳) آزادی و توانایی انتخاب داشتن: منظور از آزادی، مواردی همچون رهایی از شرایط مادی از خودبیگانه کننده زندگی و آزادی از قیود اجتماعی انسان نسبت به طبیعت، جهل، بدبختی و نیز انسان‌های دیگر، نهادها و باورهای جزمی است. آزادی، دامنه انتخاب را برای جوامع و اعضای آن گسترش می‌دهد و محدودیت خارجی را در راه حصول پاره‌ای هدف‌های اجتماعی که ما آن را توسعه می‌نامیم، به حداقل می‌رساند.» (۱۰)

از نظر نیل اسملسر، «توسعه اقتصادی یکی از جنبه‌های تغییر اجتماعی است و به نظر او نوسازی

ناظر بر این نکته است که تغییرات فنی، اقتصادی و بوم شناختی همه رشته‌هایی هستند که از درون کلیت جامعه و فرهنگ سر بر می‌کشند. در میان یک ملت در شرایط توسعه یافتن می‌توان شاهد تغییراتی در این قلمروها بود: در قلمرو سیاست، نظام‌های اقتدار قبیله‌ای و دهکده‌ای جای خود را به نظام‌های اخذ آرای عمومی، احزاب سیاسی، نمایندگی و دستگاه‌های اداری کشور می‌دهند؛ در قلمرو دین، جانشینی نظام‌های معتقدات دنیوی به جای دین‌های قدیمی آغاز می‌شود؛ در قلمرو خانواده، واحدهای وسیع خویشاوندی گسترده‌تری خود را از دست می‌دهند؛ از نظر طبقاتی، تحرک جغرافیایی و اجتماعی، نظام‌های ثابت سلسله مراتبی را سست می‌کند. (۱۱) و باز به نظر اسلمسر در پویا توسعه اقتصادی تحولات زیر در این چهار زمینه حادث می‌شود: «در زمینه تکنولوژی، فنون ساده و سستی جای خود را به فنون علمی می‌دهند؛ در زمینه کشاورزی، زراعت معیشتی تبدیل به زراعت تجاری و مکانیزه می‌شود؛ در زمینه صنعت، انرژی حاصل از بازوی انسان و حیوان جای خود را به انرژی ماشینی و کارخانه‌ای می‌دهد؛ و در زمینه بوم‌شناسی، جمعیت و نیروی انسانی از مزارع و روستاها به طرف شهرها حرکت می‌کند. به نظر اسلمسر با تحقق فرآیند نوسازی از لحاظ اجتماعی و جامعه شناختی، جامعه شاهد تغییر و تحول در حوزه‌های روابط کار، روابط خانوادگی و روابط اجتماعی و جمعی خواهد بود.» (۱۲)

در زمینه تغییراتی که توسعه در جامعه ایجاد می‌کند، «آهنگ توسعه احتمالاً، به همان میزان مهم است که سطح توسعه. اثر آن نیز در جهت عکس عمل می‌کند؛ یعنی توسعه سریع، تنش‌ها را افزون می‌کند و توسعه کند آنها را کاهش می‌دهد. بدین معنی که پیشرفت فنی، تضادها را شدت می‌بخشد.» (۱۳) یکی دیگر از موارد ایجاد کننده تحول در جوامع مختلف، انجام اصلاحات ارضی است. این اصلاحات بیشتر بر گرفتن زمین‌های کشاورزی از مالکان بزرگ یا فئودال‌ها و توزیع زمین میان روستاییان و کشاورزان خرده پا تأکید دارد. در بسیاری از کشورها گمان بر این است که اصلاحات ارضی راه توسعه صنعتی کشور را فراهم می‌نماید، چرا که در نوسازی (مدرن) کردن جوامع، صنعتی شدن یکی از ارکان مهم است و صنعتی شدن به کارگران آزاد و دارای فردیت نیاز دارد، در حقیقت، «عضو پایه در ساختارهای جامعه مدرن فرد است، در حالی که در جوامع روستایی یا دهقانی گروه یا اجتماع، واحد اصلی را تشکیل می‌دهد.» (۱۴) بدون اصلاحات ارضی این اجتماع دهقانی وابسته به زمین (بدون تحرک) باقی می‌ماند و نمی‌تواند در راه صنعتی کردن کشاورزی که از عوامل مهم توسعه است گام برداشت. اما با



آزاد شدن دهقانان دو مسأله به طور همزمان رخ می‌دهد: یکی اینکه بسیاری از فتودال‌ها و نیز دهقانان منافع خود را از دست می‌دهند و سنت‌های خود را در خطر می‌بینند و برای بازگرداندن منافع و سنت‌ها به جای خود دست به شورش می‌زنند و دیگری اینکه برخی از این دهقانان رها شده از قید زمین به شهرها مهاجرت می‌کنند تا به صورت کارگران صنعتی درآیند و این مسأله به حاشیه نشینی در شهرها مبدل می‌شود و آنان که کاری نمی‌یابند ارتش بیکاران را به وجود می‌آورند. حال اگر شدت فرآیند توسعه افزایش یافته و شدید باشد، تغییرات می‌تواند با ائتلاف طبقات گوناگون به جنبش‌های اجتماعی متعدد و آنگاه به انقلاب ختم شود. بنابراین می‌باید در مورد مسأله انقلاب نیز بحث کرد. البته این نکته را نیز نباید فراموش نمود که اگر اصلاحات ارضی و توسعه صنعتی تدریجی انجام شود، می‌تواند توان انقلابی را کاهش نیز بدهد.

### ث. انقلاب: شکل‌گیری و عوامل

از دیدگاه رایموند تانتار و مانوس میرلارسکی انقلاب عبارت است از «رویدادی که طی آن عده‌ای شورش به صورت غیرقانونی و با توسل به قوه قهریه، نخبگان حکومتی را به چالش می‌طلبند. از دیدگاه چارلز تیلی، انقلاب به معنای جایگزینی عده‌ای زورمدار توسط عده‌ای دیگر است. هانا آرنت، معتقد است تنها هنگامی که رهایی از استضعاف، هدف استقرار آزادی را سرلوحه خویش داشته باشد، می‌توان از انقلاب سخن به میان آورد. ... تدا اسکاچ پل، به انقلاب به دیده تحول زیرساختی ساختار دولت و جامعه، به همراه و یا تا حدودی از طریق طبقات پایین جامعه می‌نگرد.» (۱۵)

از نقطه نظر اینکه چه کسانی انقلاب را هدایت می‌کنند، این نکته حایز اهمیت است که «سرمآمدن انقلاب برحسب زمان و جوامع و موقعیت‌های متفاوت، گونه‌گونند و روزگار درازی تا پیش از پیدایی جامعه صنعتی، زمینداران بزرگ، سران مذهبی و نظامی، گروه کم و بیش بزرگی به نام «اشرافیت» را تشکیل می‌دادند که اغلب یا قدرت را در دست داشتند یا در برابر آن بودند و در پاسداری از استقلال ملی و پایداری در برابر دشمن خارجی سهم بزرگی داشتند و در پاره‌ای از موارد در درهم شکستن قدرت استبدادی متمرکز، رهبری انقلاب را داشتند.» (۱۶)

از نقطه نظر عوامل ایجادکننده انقلاب، «چنانچه بازار اقتصادی برای مبادله محصولات کشاورزی

به گونه بارزی پیش از استعمارزدایی یا آغاز نوسازی استقرار یافته باشد، در چنین وضعیتی توانش انقلابی کشاورزان پایین تر است. حال چنانچه فرایند نوسازی ارضی و صنعت گستری در یک دوره نسبتاً طولانی گسترش یابد، شانس جامعه برای انتقال از نظام سنتی به جامعه توسعه یافته اقتصادی با حداقل خصومت بیشتر است. ... از سوی دیگر، زمانی که تجاری شدن کشاورزی منطبق با صنعت گستری باشد و شهرنشینی با ضریب بالاتری از توسعه صنعتی سبقت گیرد و صنعت گستری نسبتاً سریع و به موازات زمان باشد، توانش انقلابی افزایش می یابد. ... یک رابطه منحنی بین توانش انقلابی و توسعه ی اقتصادی- در تمام شاخه بندی های سیاسی و اجتماعی آن- یا نوین سازی وجود دارد. توانش انقلابی در جوامع سنتی ناچیز است، زیرا رخدادهای کوچک دگرگونی اقتصادی، حداقل فشار را بر سازگاری سازمان های اجتماعی و سیاسی مستقر وارد می سازد. توانش انقلابی با گسترش اقتصاد بازار در تولیدات کشاورزی، با شهرنشینی و صنعت گستری و بنا به میزان سرعت دگرگونی اقتصادی، میزان کنترل خارجی و انطباق بحران های تحولی مرتبط با نوگرایی افزایش می یابد.» (۱۷)

## ۲. دگرگونی جامعه سنتی به جامعه مدرن

روند تحولات جوامع مختلف نشان دهنده آن است که بسیاری از آنها اگر گفته نشود اغلب آنها، از راه کشاورزی به حیات خود ادامه می داده اند. به این لحاظ جوامع اولیه جوامع روستایی بوده اند و «جامعه روستایی- که به آن جامعه کوچک یا جامعه قومی نیز گفته اند- به گروهی از انسانها اطلاق می شود که دارای نحوه زندگی مشابه، زبان، آداب و رسوم و مقتضیات اجتماعی مشترکی اند. افراد آن در فعالیت های کشاورزی شرکت دارند و پیوندهای بسیار نزدیک خانوادگی در میان آنها برقرار است. روابط فردی موجود میان اعضای جامعه روستایی بسیار نیرومند است و با الگوهای رفتاری سنتی مشخص گردیده است. شیوه زندگی افراد در جامعه روستایی، عموماً غیر رسمی است و چنین جوامعی دارای آداب و رسوم قوی و پایداری هستند.» (۱۸)

به این لحاظ این جامعه به شدت محافظه کار، تولید کننده ثروت بوده است و قدرت نیز از همین جامعه ریشه می گرفت، اما این امر در نقاط مختلف جهان دارای تفاوت هایی نیز بوده است برای مثال «در طی قرون پانزدهم تا هجدهم اروپای مرکزی و شرقی بر خلاف غرب اروپا شاهد پیدایش انقیاد

موروثی دهقانان به صورت چشمگیری بود، زیرا در مرکز و شرق اروپا اشرافیت گرایش تجاری بیشتری داشت و گسترش کشاورزی تجاری نیاز بیشتری به انقیاد دهقانان به زمین ایجاد می‌کرد. در نتیجه قدرت محلی اشرافیت زمیندار در اروپای مرکزی و شرقی بیشتر از قدرت محلی اشراف در غرب اروپا بود. در مقابل در اروپای غربی اشرافیت محلی بیشتر مرکب از درباریان و دیوانیان بود و با توجه به قدرت بیشتر حکومت مرکزی از قدرت محلی مستقل چندانی برخوردار نبود. همچنین حکام مرکزی به دلایل مالیاتی حمایت بیشتری از دهقانان به عمل می‌آوردند. «(۱۹) اگر مرکزیت ثروت و نیز ریشه‌های قدرت در جوامع روستایی و به واسطه تولید کشاورزی بوده‌اند، پس تحول در همین بخش نیز می‌توانست، تحولات دیگر را به وجود آورد. در حقیقت، اگر به تاریخ و نحوه توسعه اقتصاد صنعتی در کشورهای پیشرفته توجه شود می‌توان دریافت که «در غالب موارد، دگرگونی‌ها و تحولات بخش کشاورزی محرک توسعه اقتصاد صنعتی در این کشورها بوده است. بسیاری از صاحب‌نظران تبدیل کشاورزی سنتی و معیشتی اروپا (در قرون وسطی) به یک کشاورزی تجاری (در خلال قرون پانزدهم تا نوزدهم) را یکی از شرایط لازم وقوع تحولات شگرف اقتصادی در جوامع غربی قلمداد کرده‌اند. این تحول به دنبال دگرگونی‌هایی در مناسبات ارضی و شیوه‌های تولید کشاورزی رخ داد و موجب شد که بخش کشاورزی این کشورها به منبعی برای انباشت سرمایه تجاری - و سپس سرمایه صنعتی - تبدیل شود.» (۲۰)

بنابراین «رشد صنعت در کشورهایی که پیشتر امر توسعه و صنعتی شدن بودند، در درجه اول با تحولات اجتماعی در درون آن کشورها ارتباط داشته است. منظور از تحولات اجتماعی پیدایش قشرها و طبقاتی است که کار و زندگی آنها با تجارت، پیشه‌وری و صنعتگری ارتباط داشت. این قشرها و طبقات اجتماعی از قرن شانزدهم در اروپای غربی و شمالی، دورانی از رشد مستمر و فزاینده را آغاز کردند. آنها نخست در درون جامعه ای شروع به رشد کردند که جامعه فئودالی، نامیده می‌شد. در جامعه فئودالی، تولید اساساً مبتنی بر تولید کشاورزی بود. حاکمیت در این جامعه در دست زمینداران بزرگ که فئودال نامیده می‌شدند، قرار داشت. فئودال‌ها با استفاده از کار کشاورزانی که وابسته به آنها و در خدمت آنها بودند، تولید در بخش کشاورزی را سازمان می‌دادند. تولید کشاورزی اساساً تولیدی خود بسنده بود؛ یعنی برای تأمین نیازهای فئودال‌ها و کشاورزان با توجه به امکانات محلی و اقلیمی بود.

در درون این مناطق وسیع کشاورزی، شهرهای کوچکی نیز وجود داشتند که نیازهای محدود صنعتی

اربابان فئودال را تأمین می‌کردند. آنها کالاهایی مثل سلاح‌های جنگی، ابزار کشاورزی، کالسکه و اشیای دیگر تولید می‌کردند که مصرف آن پیش از آغاز دوران جدید محدود بود. این شهرها در اروپا از استقلال نسبی برخوردار بودند، در حالی که جمعیت عظیم کشاورزان، وابسته به ارباب و زمینی بودند که بر روی آن کار می‌کردند و می‌بایست بخش عمده وقت خود را برای ارباب و بر روی زمینی که به او تعلق داشت کار کنند.

در دورانی که اروپای مدرن را پدید آورد و کم و بیش از قرن شانزدهم شروع شد، همراه با رشد تجارت، نقش شهرها، بازرگانان و پیشه‌وران شهر نیز به طور مستمر افزایش یافت. بر اهمیت شهرها در مقابل روستاها که مقر فئودال‌ها و کشاورزان بود به طور دایم افزوده شد، تا جایی که شهرها خواهان نقشی در اداره امور خود شدند. آنها در برابر این درخواست با فئودال‌ها روبه‌رو بودند که خود را حاکم کل کشور می‌دانستند و با تکیه بر تبار اشرافی، خود را برتر از دیگران می‌شمردند. منازعه میان شهرها، شهروندان، بازرگانان و پیشه‌وران با فئودال‌ها، سرانجام به پیروزی شهر انجامید، به ویژه اینکه قیام کشاورزان نیز به تضعیف فئودال‌ها انجامیده بود.

پیروزی شهرنشینان که بورژوا (به معنی شهرنشین) نامیده می‌شدند و تفوق اخلاقی که آنها مبشر آن بودند و همچنین نظامی که با کار و تلاش آنها پیوند داشت، پیامدهای تحول‌آفرین گوناگونی داشت. یکی از این پیامدها رشد نظام تولیدی تازه‌ای بود که با رشد تجارت و صنعت پیوند عمیقی داشت. این رشد در قرن نوزدهم تبدیل به جریانی شد که انقلاب صنعتی نام گرفت. به دنبال انقلاب صنعتی در بسیاری از زمینه‌های زندگی انسان تحولات شگرفی پدید آمد و پیشرفت‌های صنعتی و فناوری زیادی در اروپا رخ داد. «(۲۱) به این ترتیب زندگی دهقانی به معنای سنتی آن در همه جا تحت تأثیر انقلاب صنعتی و گسترش آن به مناطق مختلف جهان دچار تحولاتی شد. افزایش تقاضا برای محصولات کشاورزی و تحولات فنی در تولید موجب تجاری شدن کشاورزی در عصر سرمایه‌داری گردید. گسترش وسایل ارتباطی در عصر جدید روستاها را در مدار بازار جهان سرمایه‌داری قرار داد. در نتیجه تولید کشاورزی کم‌کم تخصصی گردید. در برخی کشورها برای حمایت گمرکی از تولیدات داخلی تدابیری اتخاذ شد. این گونه تحولات وجوه گوناگون زندگی دهقانان از جمله نظام کشت و زندگی دهقانان و روابط آنها با شهرها را متحول کرد. به ویژه افزایش استفاده از ماشین‌های تحولاتی در نظام کشت به وجود

آورد. یکی از پیامدهای این تحولات افزایش بی‌سابقه مهاجرت از روستاها بود که نتایج سیاسی دربرداشت. در نتیجه نسبت جمعیت روستایی در همه جا کم و بیش در حال کاهش بوده است. مثلاً در فاصله سال‌های ۱۸۸۸ تا ۱۹۶۰ جمعیت دهقانی اروپا از ۵۸ به ۴۷ میلیون نفر کاهش یافت. همچنین گسترش روابط تجاری و مبادلات پولی، تحول در نظام زمینداری، اصلاحات ارضی و مکانیزه شدن کشاورزی چهره روستاها را دگرگون ساخت. در نتیجه این عوامل همبستگی سنتی جامعه دهقانی در هم شکسته و زندگی روستایی به نحوه فزاینده‌ای تابع زندگی و علایق شهری شده است.» (۲۲)

تحول جامعه سنتی کشاورزی به جامعه مدرن، توانمندی‌هایی را حین به وقوع پیوستن این تحول برای کشاورزان ایجاد کرده است، برای نمونه «مکانیزه شدن کشاورزی باعث افزایش در بهره‌وری می‌شود و خود این امر موجب می‌شود تا بخش زیادی از نیروی کار روستایی به صورت مازاد درآید؛ حتی در جایی که کشاورزی بخش مهمی از اقتصاد صنعتی باقی می‌ماند، میزان نیروی کار مستخدم در کشاورزی با صنعتی شدن به طور ناگهانی کاهش می‌یابد.» (۲۳) به این ترتیب این تحول که به علاوه اصلاحات ارضی در بسیاری از مناطق جهان اتفاق افتاده است، فتودال‌های بزرگ را ناراضی کرد و در کنار آن مهاجرت از روستاها به شهرها آغاز شد، جمعیتی که جویای کار هستند و نیز جمعیتی که منافع سابق خود را نیز از دست داده‌اند، نیروی بالقوه‌ای برای انقلاب هستند و این منافع بسیار مهم می‌باشند، چرا که «بخشی از تعریف جامعه کشاورزی حکایت از آن دارد که بیشتر مردم برای گذراندن زندگی مستقیماً به زمین وابسته‌اند. از آن جایی که مالکیت زمین مقیاسی برای تعیین ثروت و جایگاه در جامعه به شمار می‌رود، اختلاف‌های اقتصادی و اجتماعی در یک جامعه کشاورزی بیشتر از یک جامعه صنعتی قابل مشاهده‌اند. تقریباً تمام جنبش‌های انقلابی ثبت شده در تاریخ معاصر در جوامع کشاورزی اتفاق افتاده‌اند و توزیع ناعادلانه زمین و باقی ماندن آن پس از اصلاحات ارضی، از جمله ویژگی‌های آن به شمار می‌رود.» (۲۴) در بخش بعد، نقش توسعه و تغییر در مالکیت زمین در ایجاد زمینه‌های شورش‌های دهقانی و نیز پیوستن آنها به انقلاب، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### ۳. تاثیر مالکیت زمین و توسعه اقتصادی بر توانمندی دهقانان برای شورش و انقلاب

در بیشتر متون مربوط به انقلاب و جامعه‌شناسی سیاسی بر نقش دهقانان در آغاز شورش علیه نظام

موجود تاکید شده است و نیز در همین متون نشانه‌هایی وجود دارد از اینکه پیوستن آنان به جنبش‌های اجتماعی زمینه را برای قرار گرفتن این طبقه در کنار راست‌گرایان افراطی فراهم آورده است. پیوستن یا نپیوستن دهقانان به جنبش‌ها، علل متفاوتی را در بر می‌گیرد از جمله میزان مالکیت آنان از زمین، تغییرات در میزان این مالکیت در اثر اصلاحات ارضی، به راه افتادن امواج توسعه در غالب نوسازی و توسعه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، تشدید فشار اشراف بر آنان و... ترکیب هر یک از این عوامل نیز در مشارکت دهقانان در جنبش‌های اجتماعی مؤثر بوده است. با مطالعه اولین رشته از شورش‌های دهقانی می‌توان قرون سیزدهم تا پانزدهم میلادی را حایز اهمیت دانست و این شورش‌ها در حقیقت با زیر فشار قرار دادن دهقانان توسط اربابان آغاز شد. بر این اساس «شورش‌ها اغلب در مناطقی رخ داد که فئودال‌ها کوشیدند حقوق خود را بر اراضی و مراتع مشاع روستاها گسترش دهند و بر میزان عوارض اربابی بیافزایند و بار دیگر نظام بیگاری را احیا کنند. این تحول را برخی نویسندگان به عنوان «واکنش فئودالی» توصیف کرده اند که پس از دوران کوتاهی از رفاه و بهبود حال دهقانان در طی قرن سیزدهم، در قرن‌های چهاردهم و پانزدهم رخ نمود. تا اندازه‌ای جنگ‌های دهقانی در مقابل «واکنش فئودالی» به وقوع پیوستند. برخی نویسندگان شورش‌های دهقانان را نتیجه همین افزایش رفاه اقتصادی آنها تلقی کرده و نشان داده‌اند که شورش در میان دهقانان مرفه‌تر به وقوع پیوست. از نظر سیاسی جنگ‌های دهقانی مبین تعارضی میان خودمختاری جمعیت روستایی و کوشش اربابان و شه‌ریاران برای گسترش حقوق حاکمیتشان بود. شورش دهقانان بدین سان در واکنش به گسترش اقتدار قضایی زمینداران و استقرار نظام حقوق رومی و ایجاد مبانی دولت مدرن صورت می‌گرفت.» (۲۵)

#### الف. تاثیر مالکیت زمین بر شورش دهقانان

نوع مالکیت زمین به عنوان پیش شرطی برای انقلاب‌ها می‌تواند مورد بررسی جدی قرار گیرد چرا که چگونگی مالکیت ارضی می‌تواند بر سنخ نظام سیاسی چه قبل و چه بعد از انقلاب تأثیر بگذارد، حتی همین نوع مالکیت است که مشخص می‌سازد در زمان شورش یا انقلاب کشاورزان به کدام یک از جریان‌های راست یا چپ سیاسی نزدیک می‌شوند. به علاوه چگونگی میزان مالکیت زمین توسط کشاورزان و فئودال‌ها ثبات یا بی‌ثباتی یک رژیم سیاسی را نیز مشخص می‌نماید. از نقطه نظر تاثیر

مالکیت بر ثبات یا بی‌ثباتی رژیم‌های سیاسی، «رژیم‌های کشاورزی که کشاورزان در آنها فاقد زمین کشاورزی بوده یا به صورت برده بر روی زمین‌ها کار می‌کنند با خطر طغیان و شورش دائمی کشاورزان روبه‌رو نیستند. علت عمده آن نیز در این حقیقت نهفته است که آنها به شدت متفرق بوده و تحت نظارت مستقیم اربابان خود قرار دارند. اما در آن نظام کشاورزی که کشاورزان و اعضای خانواده آنها، صاحب و مالک «بخشی» کوچک از زمین‌های کشاورزی هستند، آمادگی برای انقلاب و شورش بیشتر است. بنابراین در آنجا که روابط اجتماعی گروه‌های کشاورز به دلیل وابستگی‌های آنها با یکدیگر نهادینه شده است، امکان بروز شورش و انقلاب به مراتب بیشتر از سایر موارد است. ... در واقع حیاتی‌ترین عامل در تبدیل کشاورزان به نیروهای انقلابی، رابطه آنها با قدرت‌های محلی است که آنان را احاطه کرده‌اند و باید دانست که شورش و طغیان به طور طبیعی در شرایط ناتوانی و عجز حاصل نمی‌شود. در حقیقت اگر قرار بود کشاورزان به دلیل محرومیت و نارضایتی شورش کنند، به طور طبیعی باید این شورش و طغیان محلی و داخلی باشد تا توده‌ای و فراگیر. ولی تبدیل آنها از نیروهایی محلی به نیروهایی انقلابی و فراگیر با این عوامل نسبت مستقیم دارد: میزان و نوع اتحاد میان گروه‌های مختلف کشاورزان؛ میزان اختیارات و رابطه آنها با نظارت دائمی و روزانه فئودال‌ها و عوامل آنها؛ و اطمینان حکومت از عدم توانایی‌های کشاورزان در برپایی شورش و انقلاب.» (۲۶)

در مقابل در جوامعی که میزان مالکیت زمین در دست دهقانان خرده پا بسیار کم باشد به طوری که آنها بتوانند تنها زنده بمانند و میزان مالکیت زمین توسط فئودال‌ها بسیار زیاد باشد یا به عبارت بهتر نظام فئودالیسم لغا نشده باشد، توسعه نه تنها به انقلاب منجر نخواهد شد، بلکه نتیجه آن پیوستن دهقانان محافظه‌کار به جریان‌های سیاسی راست افراطی است. به عبارت بهتر، «در جوامعی که توسعه صنعتی به خوبی در حال انجام باشد، اما موانع بزرگ جامعه سنتی زمیندار (نظام فئودالی) همچنان باقی بماند، پایه‌های جنبش‌های پر قدرت فاشیسم گذارده می‌شود.» (۲۷) نمونه آلمان در این رابطه بسیار جالب توجه است، البته نباید از نقش بورژوازی نیز در این میان غافل شد. در حقیقت «ضعف بورژوازی در آلمان بنا به نظر مور موجب پیدایش فاشیسم شد. زیرا این طبقه نه آن قدر قوی بود که بتواند هدایت جریان‌های اجتماعی را در دست بگیرد و نه آن قدر ضعیف بود که از صحنه خارج شود. در نتیجه ائتلافی بین بورژوازی و اشراف زمیندار به وجود آمد که نتیجه آن در حوزه اقتصاد همزیستی بخش‌های صنعت و

کشاورزی؛ و در حوزه سیاست تناوبی از راهکارهای اقتدارگرا و تلاش‌های دموکراتیک بود که شکست تلاش‌های اخیر راه را بر غلبه راهکارهای اقتدارگری راست هموار نمود.» (۲۸)

نه تنها در آلمان، بلکه در کشورهای دیگری نیز این وضعیت دیده می‌شود و به این ترتیب، «نقش طبقات دهقانی در جنبش‌های فاشیستی و ضد مدرنیستی قرن بیستم چشمگیر بوده است. در کشورهایی چون اسپانیا، پرتغال و ژاپن که به واسطه عدم وقوع انقلاب‌های ضد فئودالی شاهد تداوم طبقات دهقان و زمیندار بودند، حمایت طبقات دهقانی از جنبش‌ها و حکومت‌های فاشیستی در دوره‌های بحران نوسازی و پیدایش گرایش‌های رادیکال راستگرا، پدیده‌ای عمومی بوده است.» (۲۹)

میزان مالکیت زمین، البته در پیوستن دهقانان به جنبش‌های سیاسی چپ نیز نقش دارد و سختی انقلابیون را نیز می‌تواند تعیین کند. وقتی طبقه اصلی اجتماعی جامعه کشاورزان تشنه زمین باشند، و در جایی که طبقه متوسط ضعیف با الیگارش‌ی زمیندار روبه‌رو شود، بنیان جنبش‌های انقلابی چپ فراهم می‌شود. این امر به ویژه در جامعه‌های مستعمره‌نشین که نخبگان تحصیل کرده محلی آنها از تأمین جایگاه اقتصادی و سیاسی متناسب با تحصیلات و فضایل اجتماعی متناسب خود محروم هستند، بیشتر حقیقت دارد. ... روشنفکران (به معنی داشتن گرایش تجددگرایی) غرب‌زده بودند که در روسیه و در بخش‌هایی از آسیا و آمریکای لاتین، دهقانان را به عنوان نیروی انفجاری برای دگرگونی انقلابی شناسایی کردند.» (۳۰) در حقیقت «جنبش‌های دهقانی نمی‌توانند در میان نخبگان شهری متحدانی و فادارتر از روشنفکران پیدا کنند، همان روشنفکران ناراضی که در قرن بیستم خود را به عنوان رهبران چنین جنبش‌هایی تحمیل کرده‌اند. ... البته نوع دیگر متحدانی که دهقانان ناراضی می‌توانند از میان گروه‌ها پیدا کنند، بستگی به مرحله توسعه اقتصادی جامعه و شرایط خاص تاریخی دارد. این عوامل همچنین تعیین می‌کنند که در چه زمانی متحدان دیگر دهقانان علیه آنان برگشته و آنان را خلع سلاح یا سرکوب خواهند کرد.» (۳۱) با این حال دهقانانی به دلایلی در قرن بیستم به ویژه در جهان سوم اهمیت به‌سزایی یافته‌اند، از جمله «جنگ‌های دهقانی در این قرن، جابجایی نیروی پیش‌برنده انقلابی از کارگران به دهقانان در نظریه‌های انقلاب؛ و رواج نظریه مبارزه چریکی و چالش‌های انقلاب کوبا. این همه در اوایل دهه چهل هراس از انقلاب قریب‌الوقوع دهقانی در جهان سوم را اشاعه می‌داد. در این تصویر از واقعیت، کشورهای جهان سوم تنها دو راه در پیش رو داشتند: اصلاحات ارضی از بالا و یا



انقلاب دهقانی از پایین» (۳۲)

عقیده رایج آن بود که دولت و رهبران انقلابی برای کسب پشتیبانی دهقانان با یکدیگر رقابت می‌کنند: چرا که «هر کس که روستا را زیر سلطه داشته باشد، کشور را زیر سلطه دارد» (۳۳) دهقانان در تناسب با نوع رابطه‌ای که با زمین دارند نقش بسیار محافظه‌کارانه و یا بسیار انقلابی ایفا می‌کنند، چرا که «هیچ گروه اجتماعی از دهقانان خرده مالک خودکفا، محافظه‌کارتر، و هیچ گروه اجتماعی از دهقانان کم زمین یا آنان که اجاره‌های سنگین می‌پردازند انقلابی‌تر نیست.» (۳۴)

نمونه‌های تاریخی زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد میزان کم مالکیت زمین توسط دهقانان به طوری که آنان بتوانند زندگی بخور و نمیری داشته باشند و یا تغییر در مالکیت زمین در اثر اصلاحات ارضی به طوری که این اصلاحات منجر شود دهقانان از بی‌زمینی به مقدار کمی زمین دست یابند، قدرت بالقوه انقلابی آنها را افزایش می‌دهد، پس اگر اصلاحات ارضی به درستی انجام نشود یعنی تنها دهقانان را مالک مقدار کمی زمین کند، می‌تواند توان بالقوه انقلابی آنها را افزایش هم بدهد. «انبوه اطلاعات جمع‌آوری شده از کشورهای متعدد نشان می‌دهد که رابطه مثبتی میان نابرابری و توان انقلابی وجود دارد.

پیش از انقلاب کبیر، ۸۰ درصد از جمعیت فرانسه کشاورز بودند. در حالی که کشاورزان تنها مالکیت ۴۰ درصد از زمین‌ها را در اختیار داشتند ولی برای این مالکیت سندی وجود نداشت، باقی مانده زمین‌ها متعلق به ۲ درصد از جمعیت از جمله اشراف، دربار و کلیسا بود. کشاورزان فرانسوی هم چون کشاورزان روسیه احساس می‌کردند، بایستی سند مالکیت زمین‌هایی (بیش از ۴۰ درصد) که بر روی آن کار می‌کنند را دریافت دارند.» (۳۵) یعنی کل جمعیت دهقانی مالک مقدار کمی از زمین بودند که معاش آنها را تأمین کند نه بیشتر و نه کمتر و آنها بر این اساس پس از انقلاب خواستار لغو نظام فئودالی شدند.

در روسیه «انقلاب سال ۱۹۰۵ و حمایت کشاورزان از تزار طی آن، سبب گردید حکومت تزاری سیاست کنار گذاشتن کشاورزان را ترک کرده و نسبت به آنها و تقسیم اراضی میان آنها مصمم‌تر شود. به همین دلیل و تحت عنوان اصلاحات، استالی پین در بازگرداندن زمین‌های کشاورزی به کشاورزان یا فروش زمین‌های بزرگ و کوچک به آنها پیشقدم شد. در خلال سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۰۶ و در اثر بروز اصلاحات ارضی، سیاست‌های جدید اقتصادی و توسعه صنعتی دولت، کشاورزان به صورت توده‌ای به

شهرها مهاجرت کرده و بافت سنتی کشاورزی را با بحران مواجه ساختند. گرچه تا سال ۱۹۱۷ مالکیت‌های خصوصی به نسبت مالکیت اشتراکی دو برابر شده بود ولی تنها یک دهم از خانواده‌های کشاورزی و روستایی توانسته بودند به مالکیت خصوصی دست یابند» (۳۶) و این همان اصلاحات ارضی ناقص است که توان انقلابی دهقانان را افزایش می‌دهد.

در چین دهه ۱۹۳۰، یک سوم از جمعیت بیش از دو سوم زمین‌ها را صاحب بودند و در جنوب کمتر از ۵ درصد از جمعیت مالک ۳۰ الی ۵۰ درصد از زمین‌ها بودند، یعنی به بقیه دهقانان مقدار زمین کمی در اختیار داشتند. پیش از انقلاب کمونیستی در چین، ۸۰ درصد از جمعیت این کشور را کشاورزان تشکیل می‌دادند، اما تنها ۲۰ درصد از کل جمعیت مالک زمین بودند و مائو توانست همین کشاورزان را به یک ارتش بزرگ انقلابی تبدیل کند. ...

در کوبای پیش از ۱۹۵۹، «ده درصد از جمعیت دو سوم زمین‌ها را مالک بودند، در حالی که دو سوم از جمعیت شامل مستأجران فاقد زمین، خوشه‌چینان و خوش‌نشینان بود که هیچ‌گونه ادعای قانونی نسبت به زمینی که روی آن کار می‌کردند نمی‌توانستند داشته باشند» (۳۷) و همین دهقانان بودند که به جنبش چریکی کاسترو پیوستند و در ائتلاف با کارگران در طی یک انقلاب، رژیم دیکتاتوری باتیستا را ساقط کردند.

در ایران به عنوان بهترین نمونه اصلاحات ارضی ناقص، «نیروی پیش برنده برنامه اصلاحات ارضی در اوایل دهه چهل که برنامه اصلی انقلاب سفید شاه بود، زاینده دو اندیشه اسطوره‌ای بود: اول، انقلاب دهقانی قریب الوقوع و دوم، اجتناب ناپذیری انجام اصلاحات ارضی برای توسعه سرمایه‌دارانه. ... خود اندیشه ضرورت اصلاحات ارضی بر چند فرض استوار بود: ظهور دهقانان انقلابی در ایران؛ نیاز مبرم صنایع جدید به نیروی کار ارزان روستایی و توسعه یافتن بازارهای روستایی؛ نیاز به حذف کردن الیگارش‌های قدیمی طبقه زمین‌دار به عنوان مانع اصلی توسعه سرمایه‌داری؛ و ضرورت اصلاحات ارضی برای انباشت اولیه سرمایه. به هر حال انقلاب سفید پایه‌های سنتی اقتدار پدرسالانه، طبقات زمیندار و تجار سنتی را که میان خود داری ارتباط پیوسته و محکمی بودند و از دیگر سو میان خود و توده‌های جوامع شهری، روستایی و عشایری پیوند ایجاد می‌کردند، تضعیف ساخت.» (۳۸)

به این ترتیب در اوایل دهه ۱۳۵۰ نرخ مهاجرت از روستا به شهر به ۸٪ رسید که بسیار بیشتر از رقم

متوسط مربوط به سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۵ بود. این مهاجرت گسترده تأثیراتی سوء بر تولید مواد غذایی کشور گذارد و واردات عظیم مواد غذایی را به دنبال آورد و روستاها را از نظر مواد غذایی محتاج شهرها، که خود به خارج وابسته شده بودند، ساخت. مهاجران در شهرها با فقدان کار کافی، مسکن مناسب و... مواجه شدند و اکثراً در حاشیه شهرها و در محلات فقیر نشین و کثیف مستقر گردیدند.» (۳۹) در نهایت همین کشاورزان مهاجر به شهر در ائتلاف با دیگر طبقات و گروه‌ها در ۱۹۷۹ توانستند شاه را طی یک انقلاب ساقط نمایند.

در برابر تمام این نمونه‌ها، اگر اصلاحات ارضی به درستی انجام شود، توان دهقانان برای شورش و انقلاب کاهش می‌یابد زیرا طی یک اصلاحات ارضی درست، این طبقه محافظه‌کار مالک مقدار کافی زمین می‌شوند. برای نمونه «اصلاحات ارضی در مکزیک بعد از ۱۹۳۰، در هندوستان، ژاپن و کره جنوبی بعد از جنگ جهانی دوم و بولیوی بعد از ۱۹۵۲ موقعیت مالکیت کشاورزان را بهبود بخشید و در نتیجه گرایش انقلابی آنان را کاهش داد. کشاورزان مسلح بولیوی در اعتراض علیه خشونت‌گری انقلابیون چپ‌گرا در مارس ۱۹۷۱، سازمان شهرداری در سانتاکروز را تصرف کرده و آن را به ارتش باز گرداندند.» (۴۰)

#### ب. تاثیر توسعه اقتصادی بر شورش دهقانان

اولین رشته از شورش‌های دامنه‌دار دهقانی، هم در اثر فشار فتودال‌ها رخ داد، هم در اثر بهبود وضعیت آنان با توسعه تدریجی فنون افزایش محصول کشاورزی و هم در اثر مقاومتی محافظه‌کارانه برای به عقب راندن موج عظیم مدرنیته که قرون پیش گفته طلعبه‌های ظهور آن را نوید می‌داد به ویژه اواخر قرن پانزدهم که با رنسانس و جنبش اصلاح دینی همراه بود. بر این پایه «مورخان غربی در ارزیابی جایگاه تاریخی جنگ‌های دهقانی برآند که حمایت دهقانان از حقوق سنتی و خودمختاری روستاها در قالب اندیشه‌های پروتستانی در واکنش به گسترش حقوق اربابی و پیدایش ساخت دولت متمرکز پیدا شد و مبین مقاومت در مقابل کوشش شهریان برای ایجاد نظام سیاسی مدرن و متمرکز بود و چیزی جز مقاومتی محافظه‌کارانه برای حفظ نظام اجتماعی رو به افول در مقابل پیشرفت نیروهای جدید به شمار نمی‌رفت.» (۴۱)

در قرون شانزدهم تا هجدهم نیز تحولات در راستای تحول از جامعه سنتی به سوی جامعه مدرن همچنان و به طور فزاینده‌ای ادامه یافت و طبقه‌ای با عنوان بورژوازی را پدید آورد که نظم موجود را به چالش می‌کشیدند و روابط اقتصادی در پرتو حضور آنان به سوی تجاری شدن گام بر می‌داشت، به طوری که «تلاش اشراف برای زیر فشار قرار دادن هر چه بیشتر کشاورزان با تغییر بنیادین اقتصادی که طبقه اشراف برای آن آمادگی نداشتند، انطباق داشت. در مقابل، اشراف که خود را ملزم به تقبل هزینه توسعه کشاورزی سرمایه داری و افزایش وجوه مالیاتی که شاه مقتدر بر آنها تحمیل می‌کرد می‌دیدند، هزینه خود را از جلو درب کشاورزان جاروب می‌کردند. بنابراین، طبقه‌های اصلی جامعه فئودالی در درک دگرگونی بنیادین اقتصادی- اجتماعی، که شاید بهترین تعریف را بتوان بر حسب رشد بازار اقتصادی ارائه داد، گرفتار آمده بودند.

با وجود گستره تاریخ آن دوره بر حسب ویژگی‌های رسمی‌تر فئودالیسم، پایان کشاورزی بخور و نمیر همچنین نشان دهنده تغییر بزرگتری در ساختار اقتصادی- اجتماعی جامعه‌های توسعه نیافته بود. زمین‌های همگانی که در زمان‌های پیشین می‌توانست در دست روستاییان قرار گیرد، اکنون به سیستم مالکیت خصوصی درآمیخته بود. هزینه ساخت جاده برای گسترش بازار محلی با کارگری کشاورزان و مطالبه مالیات جدید از آنها فراهم می‌شد. اقتصاد پولی با نظام سنتی مبادله پایاپای کالا به ویژه محصولات کشاورزی، جایگزین شد. مالیات سرانه بر حسب فرد روستایی به جای دهکده روستایی وضع گشت. برای بیشتر کشاورزان اقتصاد پولی و تمرکز مالکیت دارایی در نهایت به معنی اخذ وام با نرخ بهره بالا و انباشت بدهی برای آنان بود. ساختار محلی جامعه کشاورزی، با قشری شدن کشاورزان شامل اقلیتی ثروتمند، اقلیت بزرگتری از کشاورزان متوسط و اکثریت رو به افزایشی از کشاورزان خرده مالک، شکسته شد. در نتیجه بیشتر کشاورزان به کارگر-کشاورز روزمزد یا مهاجران شهری تبدیل شدند، چون املاکشان را طبقه‌های جدید و ثروتمندتر کشاورز تصاحب کرده بودند. در چنین شرایطی بود که پیشرفت اقتصادی به گسترش سرمایه‌داری انجامید و این به معنی افزایش نابرابری اقتصادی- اجتماعی بود.

رشد اقتصادی بازار در کشاورزی باعث انهدام ارزش‌های اجتماعی سنتی و الگوهای اقتداری شد که پیشتر روابط میان ارباب و کشاورز، انسان و جامعه را مشخص می‌ساخت، به علاوه با جابه‌جایی جامعه کشاورزی به جامعه تجاری و معیار اندازه‌گیری ارزش انسانی با پول، اقتدار سیاسی نخبگان سنتی و

اخلاق تعهد اجتماعی کاهش یافت.

با این حال فقر کشاورزان یا کارگران آن قدرها که تصور می‌شود یکی از پیش شرط‌های بنیادی برای انقلاب به شمار نمی‌رود، بلکه دگرگونی اقتصادی است که امنیت نسبی و جایگاه سنتی مردان و زنانی را تهدید می‌کند که بنا به هنجارها و عادت‌هایی که به سرعت در حال کهنه شدن هستند، زندگی می‌کنند.» (۴۲)

امواج دگرگونی با الغای نظام سرواژ در قرن هفدهم عظیم‌تر نیز شد. در واقع لغو سیستم سرواژ و وابسته بودن کشاورزان به زمین که از نیمه پایانی قرون هفدهم شروع شده بود، با به پیروزی رسیدن انقلاب کبیر فرانسه تکمیل نیز شد. لغو وابستگی فردی دهقان‌ها و محدود بودن آنها در تغییر دادن محل زندگی و لغو بیگاری کشیدن از آنها در اروپای مرکزی در طول قرن هجدهم به وقوع پیوست. آزاد شدن کشاورزان از قیدها به گسترده شدن نوع تولید سرمایه‌داری یاری رساند. توسعه نیروهای تولید و روابط سرمایه‌داری، رهایی دهقانان از قیدهای اربابان را ضرورت بخشید. با توسعه بازار تجاری، طبقه فئودال با بورژوازی جدید دارای رابطه گسترده‌ای شد. به علاوه توسعه سیستم دستمزدگیری در کشاورزی موقعیت اقتصادی طبقه زمیندار را تغییر داد. با رشد روابط سرمایه‌داری، «دهقانان برای آنکه به فروش آزاد نیروی کار خود بپردازند، می‌بایست به زمین وابسته نبوده، برده، سرف و یا وابسته به نوع دیگری نباشند.» (۴۳) در اواخر قرن هجدهم زمینه‌های به وقوع پیوستن انقلاب فرانسه، از همین نقاط روشن‌ترش جامعه مدرن و اصلاحات برآمده از آن به وجود آمد. در واقعیت امر، «در فرانسه، تنها بحران‌های سیاسی و اجتماعی نبودند که به انقلاب اجتماعی منجر شدند، بلکه از هم گسیختگی دستگاه نظامی و تشکیلات حکومتی راه را برای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی هموار کرد و این اصلاحات رفته‌رفته حکومت را به حکومتی جدید و با بافتی لیبرال‌تر تبدیل کرد. نتایج روند اصلاحات، به شورش و طغیان کشاورزان و هماهنگی آنان با ناراضیان حکومتی بستگی داشت، ... شورش و طغیان کشاورزان، نه تنها بافت فئودالی کشاورزی را ویران کرد، بلکه جلوی هرگونه حرکت سازمان‌یافته و ضدانقلابی برای سرکوب آن را نیز گرفت.» (۴۴)

همین وضعیت یک قرن و اندی بعد در روسیه و دو قرن و نیم بعد در چین نیز عامل انقلاب‌های کشاورزی و دهقانی شد. به این ترتیب قرون نوزدهم و بیستم نیز از تحولات نوسازی و توسعه ای

وابسته به مدرنیته در امان نماندند و سرمایه‌داری تجاری خود را به هر سو گسترش می‌داد، دهقانان را نیز همراه خود می‌ساخت. به طوری که «تعارضات بزرگ سیاسی قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، اساساً تعارضهایی بودند میان طبقات. مخالفت محافظه‌کاران با لیبرال‌های سیاسی، پیش از هر چیز تعارض طبقه اشراف با بورژوازی بوده است و طبقه دهقانان گاه نقش طبقه پشتیبان اشراف را انجام می‌داده‌اند» (۴۵) و گاه ائتلافی موقتی با بورژوازی داشته‌اند، امری که به انقلاب‌های موفق در طول قرون هجدهم تا بیستم انجامید، چرا که یک انقلاب موفق ائتلافی از گروه‌های مختلف را طلب می‌کرد. «نهضت‌های انقلابی به این دلیل که تنها کارگران، یا تنها کشاورزان، یا تنها طبقه‌های متوسط برانگیزانده شده‌اند، موفق نمی‌شوند. وقتی جنبش پیروز می‌شود که توده‌ای معترض از بیشتر یا تمامی طبقه‌های گوناگون جامعه در روند انقلابی برانگیخته شده باشند.» (۴۶)

البته باید نقش کشاورزان را در این زمینه بسیار مهم و حیاتی تلقی کرد چرا که «شورش‌های کشاورزان تاکنون از اجزاء مهم و غیرقابل تردید پیکره انقلاب‌ها به خصوص در چین، روسیه و فرانسه بوده است. مایه شگفتی نیست که تمامی این انقلاب‌ها در جوامعی رخ داد که نیروی کشاورز آن نقش عمده را در تولیدات به عهده داشت. بدون مشارکت کشاورزان، کارگران شهری، قادر به اعمال انقلاب و اصلاحات نبودند. ... بنابراین می‌توان گفت نقش کشاورزان در انقلاب‌ها، به خصوص در مراحل اولیه که همراه با رهبر انقلابی و به صورت متحد علیه فئودال‌ها می‌شوریدند. کشاورزان با شورش علیه منافع و مصالح فئودال‌ها و با به خطر انداختن ثروت و قدرت اجتماعی، آنان استوانه قدرت اقتصادی و اجتماعی حکومت را متزلزل می‌کردند.» (۴۷)

به هر حال همه این امور در دوره‌ای رخ می‌داد که هر روز جوامع با نوسازی و تحول حاصل از فرآیند مدرنیته در حال گسترش به همه نقاط جهان، روبه‌رو بوده‌اند. بنابراین «به طور کلی نقش دهقانان و جنبش‌ها و سازمان‌های دهقانی در زندگی سیاسی بیشتر در دوره‌های انقلاب و تحول اجتماعی و پیدایش جنبش‌های توده‌ای محسوس بوده است تا در دوره‌های ثبات سیاسی. در طی قرن بیستم دهقانان در کشورهایی مانند روسیه، چین، مکزیک، ویتنام، الجزایر و کوبا نقش عمده‌ای در جنبش‌های انقلابی ایفا کردند. در این کشورها گرایش معمولی دهقانان به محافظه‌کاری و بی‌تفاوتی سیاسی، در نتیجه فشارهای ناشی از گسترش روابط سرمایه‌داری به روستاها متحول شد. مقابله با گسترش روابط

سرمایه‌داری و اقتصاد کالایی و تجاری شدن کشاورزی و کوشش برای حفظ شیوه‌های زندگی سنتی، دهقانان را در طی قرن بیستم در بسیاری از کشورها از نظر ساینسی فعال ساخت و به وقوع شورش‌های دهقانی انجامید.» (۴۸)

این تحول اجتماعی در بستر توسعه یعنی تبدیل اقتصاد معیشتی به اقتصاد تجاری از هر زمان دیگر بیشتر جلوه‌گر شده است به طوری که «به یک طبقه متوسط ضعیف در بستر یک جامعه در حال توسعه اقتصادی ولی به طور وسیع کشاورزانه، به عنوان پیش شرط اصلی انقلاب در روسیه، چین، مکزیک و کوبا استناد شده است.» (۴۹) برای دریافت درست‌تر این استناد به یک جامعه در حال توسعه به عنوان عاملی برای انقلاب ذکر چند نمونه تاریخی بسیار مفید می‌نماید.

سال‌های ۱۸۷۶ تا ۱۹۱۰ در مکزیک، «دوران حکومت دیکتاتوری پورفیرو دیاز بود که با موجی از توسعه به رهبری سرمایه‌گذاری ایالات متحده در راه آهن، کشاورزی تجاری و نفت پدیدار شد و جامعه شهری و روستایی را به آشفتگی کشاند. ... با آغاز قرن بیستم، بر پایه آمیزه‌ای از مقاومت ملی‌گرا در مقابل تجاوز بیگانگان، تقاضای دموکراسی سیاسی فراگیر، عدالت اجتماعی و اقتصادی در روستاها و مانند آن، فرهنگ نوپای سیاسی مخالفت شکل گرفت. پس از یک دوره رکود اقتصادی در ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸، ائتلاف گسترده‌ای از گروه‌های ناراضی صورت گرفت» (۵۰) که زمینه را برای انقلاب در این کشور فراهم نمود.

در فرانسه، روسیه و چین نیز، «عامل اصلی و محرک انقلاب‌ها، نقش گسترده توسعه روابط و اهمیت و نفوذ آن در طبقه اشراف در هر سه کشور بوده است. هرچه سرعت تحولات، توسعه و نوگرایی در سطح بین الملل افزایش می‌یافت، طبقه اشراف خود را با بحران‌های سیاسی و انقلابی بیشتری روبه‌رو می‌دیدند و همین امر سبب گردید، تا کم‌کم کشاورزان نیز به دنبال احقاقی بیشتر حقوق خود بوده و در تشکیلات منظم‌تری قرار گیرند و سرانجام همراه با سایر شرایط جامعه، انقلاب اجتماعی را هر سه کشور شکل دهند.» (۵۱)

فرانسه در سال‌های پیش از انقلاب ۱۷۸۹، «با یک رشته اقدامات بر ضد گروه‌های گوناگون، شاخص شده است. حکومت آنچه را که با یک دست می‌داد با دست دیگر پس می‌گرفت. اصلاحات مالیاتی هرگز به گونه کاملی اجرا نمی‌شدند و در واقع به گروه‌های ممتاز آسیب می‌رساندند، بی آنکه

گروه‌های محروم را خشنود سازند، کوشش تورگو، رئیس دارایی فرانسه، در برقراری اقتصاد آزاد و بدون دخالت دولت، به منافع مستقر افراد ممتاز لطمه زد، حال آنکه از سوی دیگر، شکست او در پیاده کردن کامل اصلاحاتش عموماً موجب رنجش روشنفکران و ترقیخواهان شد.» (۵۲) این وضعیت دهقانان را بر آن داشت تا به گروه‌های روشنفکر ناراضی و بورژوازی بپیوندند و فشار اربابان فئودال را با انقلاب از میان ببرند. درست همین دهقانان بودند که با سر به شورش برداشتن مجلس را مجبور به الغای نظام فئودالی کنند.

پس از انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه که خود در سایه اصلاحات اقتصادی تزار الکساندر دوم به وقوع پیوست، استالی پین که طرفدار تزار به شمار می آمد از سوی دومای سوم به نخست وزیری گمارده شد. «در دومای سوم شامل ۴۴۲ نماینده از جمله ۱۴۷ دست راستی افراطی و ۱۵۴ اکتبريست، اشراف و ملاکین سلطه داشتند. استالی پین گاه با اتکا به اکتبريست‌ها علیه دربار و دست راستی‌های افراطی و گاه با کمک دست راستی‌ها علیه اکتبريست‌ها که خیلی پارلمانی بودند، نقشه خود را که بر دو اصل آرامش و اصلاحات متکی بود، به پیش می‌برد. ... استالی پین، در زمان کوتاه چهار ساله نخست وزیری خود تا زمان ترور شدنش توانست چهره اقتصادی روسیه را با اصلاحاتی که انجام داد دگرگون کند.» (۵۳) همین تغییرات توسعه‌ای یکی از عوامل آماده شدن زمینه برای وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بود. با این حال توقف اصلاحات استالی پین با ترور او و ناموفق بودن نخست وزیران بعدی از پیگیری آن نباید از نظر دور داشت چرا که این امر به نارضایتی دامن زد. در دوره اصلاحات به ویژه الغای نظام سرواژ در سال ۱۸۶۱ تلاش شد تا وضعیت دهقانان بهبود یابد و آنها از زیر فشار فئودال‌ها خارج شوند، همین امر باعث شده بود تا دهقانان در ۱۹۰۵ پشت انقلاب را خالی کنند و باعث شکست آن شوند، ولی عامل توسعه و اصلاحات پین شرایط را به گونه ای بر هم زد که دهقانان روسی زندگی گذشته و فرهنگ خود را در خطر می‌دیدند و به همین علت به انقلاب پیوستند تا گذشته را احیا کنند.

اما در مورد چین «در آستانه سده بیستم، شاید این کشور از لحاظ توسعه، الگویی سؤال برانگیز باشد، ولی در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ کشوری که هنوز به طور عمده کشاورزی بود، فرآیند صنعتی شدن را آغاز کرد، که شرایط بهتری را برای تحولات اجتماعی در پی داشت.» (۵۴) همین توسعه و فرآیند صنعتی شدن باعث تحرک اجتماعی شد و زمینه را برای انقلاب توسط مائو در انتهای دهه ۱۹۴۰ فراهم کرد به



علاوه در انتهای این دهه رکود پس از دوره‌ای از توسعه بر چین مستولی شد که خود عاملی برای نارضایتی بیشتر گشت، به ویژه اینکه دهقانان را ناراضی کرد و مائو با جذب آنها توانست شورش دهقانی را در یک جنبش اجتماعی کوچکده برپا کند و آنها به حامیان اصلی انقلاب تبدیل شدند.

انقلاب «کوبا نیز عامل توسعه را با خود به همراه دارد. گرچه در دهه ۱۹۵۰ در ردیف توسعه یافته ترین کشورهای آمریکای لاتین بود، جامعه ای سرشار از نابرابری شدید در توزیع ثروت و قدرت به شمار می‌آمد... کوبا شاهد یک توسعه اقتصادی در دهه ۱۹۵۰ بود که وضعیت اقتصادی کشور را در سال‌های ۱۹۵۷-۱۹۵۶ به سوی بهبودی برد، تا اینکه انقلابیون در سال ۱۹۵۸ با از بین بردن محصولات نیشکر، پایه‌های اقتصادی خویش را بنا نهادند.» (۵۵) با این کار اولاً کوبا با یک بحران اقتصادی پس از دورانی از توسعه مواجه شد، یعنی رکود اقتصادی به طور مصنوعی توسط انقلابیون ایجاد شد و ثانیاً دهقانان (کارگران مزارع که بیکار شده بودند به جمع چریک‌های انقلابی پیوستند).

در نمونه‌ای دیگر نیکاراگوئه با وجود اینکه ساختار اقتصادی محدودی داشت، در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، بر اثر توسعه کشاورزی تجاری، رونق اقتصادی چشمگیری را می‌گذراند. ... نیکاراگوئه پس از زلزله اواسط سال ۱۹۷۶، سیر سقوط خود را آغاز کرد.» (۵۶) و درست همین زلزله بود که باعث ایجاد رکود اقتصادی پس از دوره‌ای از توسعه بود که کشاورزی تجاری را دچار افول نمود و دهقانان را به دیگر انقلابیون پیوند زد.

وضعیت ایران در دوران شاه، الگوی قابل مطالعه ای از توسعه بوده است؛ «افزایش بادکنکی درآمد نفت، تورم، مسکن نامناسب، بی‌زمینی روستاییان و مهاجرت از عوامل بارز آن بود ... که راه را برای اتحاد طبقات چندگانه فراهم کرد و توانست پس از رکود اقتصادی در آستانه انقلاب ۱۹۷۹، گروه‌های مختلف که شامل طبقات متوسط و تقریباً بالا هم می‌شد، دور هم جمع کند.» (۵۷) در اینجا شورش دهقانی به وقوع نپیوست، اما اصلاحات ارضی در دو دهه پیش از آن دهقانان را از زمین جدا کرده بود و موج توسعه باعث شده بود بسیاری از آنان به شهرها مهاجرت کنند و از آنجا که به کارگران روزمزد تبدیل شده بودند به حاشیه نشینی در شهرها روی آوردند، همین دهقانان مهاجر به شهر، در دوره انقلاب به عنوان پیاده نظام انقلاب به مشارکت در آن پرداختند و این بار مشکلات دهقانان به گونه‌ای دیگر به جز شورش‌های دهقانی خود را بروز و ظهور داد.

## نتیجه‌گیری

در فرضیه مقاله چنین آمده بود که «تغییرات در مالکیت ارضی و تغییرات حاصل از توسعه اقتصادی، باعث می‌شود توانمندی دهقانان برای شورش و انقلاب علیه ساختار سنتی نظام فئودالی افزایش یابد.» برای آزمون این فرضیه دو بخش اصلی توسعه و شورش‌های دهقانی، و مالکیت و شورش‌های دهقانی، بر اساس آنچه در این دو بخش آمده است و تجربیات کشورهایی چون فرانسه، روسیه، چین، مکزیک، کوبا، ایران، نیکاراگوئه می‌توان به این نتیجه دست یافت که وجود دو شرط می‌تواند توان شورش و انقلاب دهقانان را افزایش دهد: یکی توسعه صنعتی با شتاب زیاد که ساخت جامعه سنتی فئودالی - روستایی را تغییر می‌دهد و دیگری تغییرات در مالکیت ارضی به طوری که بسیاری از دهقانان تنها مالک مقدار کمی زمین باشند. با وجود این دو شرط دهقانان برای دست یافتن به منافع از دست داده شده و ایفای حقوق خود دست به شورش می‌زنند و وارد ائتلاف با دیگر طبقات برای برپایی انقلاب می‌شوند. در برابر اگر توسعه به صورت تدریجی انجام شود به صورتی که دهقانان آرام‌آرام از وابستگی به زمین‌رهایی یابند و در کارخانه‌های صنعتی مشغول به کار شوند و اصلاحات ارضی به گونه‌ای همگام با توسعه صنعتی انجام یابد که دهقانان باقیمانده، مالک زمین به مقدار وسیع شوند و در چارچوب کشاورزی تجاری قرار گیرند، توان شورش و لاجرم انقلابی آنها کاهش می‌یابد. اما این نکته را نباید از نظر دور داشت که انقلاب تنها توسط دهقانان به وقوع نمی‌پیوندد و شرایط دیگری را نیز می‌طلبد که دیگر طبقات اجتماعی آنها را به وجود می‌آوردند و دهقانان برای دست یافتن به حقوق خود با آنها ائتلاف می‌کنند، بدون این ائتلاف هیچکدام از شورش‌های دهقانی منجر به انقلاب نمی‌شوند، و دو شرط توسعه صنعتی پرشتاب (اگرچه این عامل می‌تواند منجر به نارضایتی دیگر طبقات هم شود) و میزان کم مالکیت زمین دو عامل عمده نارضایتی دهقانان، شورش و پیوستن آنها به انقلاب هستند.

## منابع

- ۱- علی آقاباشی و مینو افشاری راد، *فرهنگ علوم سیاسی* (تهران: نشر چاپار، ۱۳۷۹)، ص ۳۶۹.
- ۲- مارتین سیمور لیپست، *دایره المعارف دموکراسی*، ترجمه گروهی، جلد دوم (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۶)، ص ۵۴۷.
- ۳- بروس کوئن، مبانی جامعه شناسی، ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل (تهران: سمت، چاپ یازدهم، ۱۳۷۹)، صص ۴۱۰-۴۰۶.
- ۴- همان، صص ۴۱۰ و ۴۰۶-۴۰۵.
- ۵- علی فتحی آشتیانی، *روانشناسی سیاسی* (تهران، مؤسسه انتشارات بعثت، ۱۳۷۷)، ص ۲۱.
- ۶- همان، صص ۲۴-۲۲.
- ۷- عبدالعلی قوام، *چالش های توسعه سیاسی* (تهران: قومس، چاپ دوم، ۱۳۸۲)، ص ۴۱.
- ۸- حسین بشیریه، *تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم: لیبرالیسم و محافظه کاری*، جلد دوم (تهران: نشر نی، چاپ پنجم، ۱۳۸۳)، صص ۱۷۶-۱۷۵.
- ۹- مصطفی ازکیا و غلامرضا غفاری، *جامعه شناسی توسعه* (تهران: کیهان، ۱۳۸۴)، ص ۵۸.
- ۱۰- رضا شیرزادی، *نوسازی، توسعه، جهانی شدن: مفاهیم، مکاتب و نظریه ها* (کرج: حق یاوران ۱۳۸۶)، صص ۱۴-۱۳.
- ۱۱- ازکیا و غفاری، *پیشین*، صص ۹۲-۹۱.
- ۱۲- همان، ص ۱۹۳.
- ۱۳- موریس دوورژه، *جامعه شناسی سیاسی*، ترجمه ابوالفضل قاضی (تهران: دانشگاه تهران ۱۳۷۶)، صص ۱۰۴-۱۰۳.
- ۱۴- کریشان کومار، «مدرنیزاسیون و صنعتی شدن»، در: مالکوم واترز، *جامعه سنتی و جامعه مدرن*، ترجمه منصور انصاری (تهران: انتشارات نقش جهان، ۱۳۸۱)، ص ۲۲۴.
- ۱۵- محسن میلانی، *شکل گیری انقلاب اسلامی*، ترجمه مجتبی عطار زاده (تهران: گام نو، ۱۳۸۳)، صص ۳۹-۳۸.
- ۱۶- عبدالحمید ابوالحمد، *مبانی سیاست* (تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۵)، صص ۳۸۹-۳۸۸.

- ۱۷- توماس اچ. گرین، جنبش‌های انقلابی معاصر: در جستجوی نظریه انقلاب، ترجمه رشید شایگان پور (اهواز: رسش، ۱۳۸۷)، صص ۲۸۳-۲۸۱.
- ۱۸- کوئن، پیشین، ص ۳۰۳.
- ۱۹- حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی (تهران: نشر نی، چاپ ششم، ۱۳۷۹)، ص ۲۰۷.
- ۲۰- احمد ساعی، مسائل سیاسی-اقتصادی جهان سوم (تهران: سمت، ۱۳۷۸)، ص ۱۱۸.
- ۲۱- احمد ساعی، توسعه نیافتگی در دوران پسا استعماری (تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، ۱۳۸۸)، صص ۳۲-۳۰.
- ۲۲- بشیریه، پیشین، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۲۱۱.
- ۲۳- کومار، پیشین، ص ۲۲۶.
- ۲۴- گرین، پیشین، ص ۲۷۳.
- ۲۵- بشیریه، پیشین، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۲۰۸.
- ۲۶- تدا اسکاچ پل، دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی، ترجمه سید مجید رویین تن (تهران: سروش، ۱۳۷۶)، صص ۱۴۰-۱۳۸.

27- Franz Schumann, **Ideology and Organization in Communist China**

(Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1967), P. 28.

- ۲۸- احمد نقیب زاده، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی (تهران: سمت، ۱۳۷۲)، صص ۱۰۵-۱۰۴.
- ۲۹- بشیریه، پیشین، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۲۰۶.
- ۳۰- گرین، پیشین، ص ۲۹۷.
- ۳۱- برینتون مور، ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی: نقش ارباب و دهقان در روند نوین سازی، ترجمه یوسف نراقی (تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۸۲)، ص ۴۲۲.
- ۳۲- احمد اشرف و علی بنوعزیزی، طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی (تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۷)، صص ۲۱۱-۲۱۰.

33- Samuel Huntington, **Political Order in Changing Societies** (New Haven

and Conn: Yale University Press, 1968), P.292.

34- *Ibid*, P. 357.

۳۵- گرین، پیشین، ص ۲۷۴.

۳۶- اسکاچ پل، پیشین، ص ۱۶۱.

۳۷- گرین، پیشین، ص ۲۷۴-۲۷۵.

۳۸- اشرف و بنوعزیزی، پیشین، صص ۲۳۱ و ۲۱۱-۲۰۹.

۳۹- مصطفی ملکوتیان، *انقلابهای متعارض معاصر* (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۱)، صص ۱۵۸-۱۵۷.

۴۰- گرین، پیشین، ص ۱۲۰.

۴۱- بشیریه، پیشین، *جامعه‌شناسی سیاسی*، ص ۲۱۰.

۴۲- گرین، پیشین، صص ۲۷۹-۲۷۸.

43- Karl Marx, *Capital*, Vol. 1, London, 1977, P. 715.

۴۴- اسکاچ پل، پیشین، ص ۱۳۵۶.

۴۵- موریس دوورژه، *اصول علم سیاست*، ترجمه ابوالفضل قاضی (تهران: نشر دادگستر، چاپ دوم، ۱۳۷۹)، ص ۱۱۴.

۴۶- گرین، پیشین، ص ۱۲۵.

۴۷- اسکاچ پل، پیشین، صص ۱۳۸-۱۳۶.

۴۸- بشیریه، پیشین، *جامعه‌شناسی سیاسی*، ص ۲۰۶.

۴۹- گرین، پیشین، ص ۲۹۸.

۵۰- جان فوران، *نظریه پردازی انقلابها*، ترجمه فرهنگ ارشاد (تهران: نشر نی، ۱۳۸۲)، ص ۳۰۶.

۵۱- اسکاچ پل، پیشین، ص ۱۴۱.

۵۲- کرین بریتون، *کالبد شکافی چهار انقلاب*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر نو، چاپ سوم، ۱۳۶۳)، صص ۳۹-۳۸.

۵۳- ملکوتیان، پیشین، صص ۹۵-۹۴.

۵۴- فورن، پیشین، ص ۳۰۷.

۵۵- همان، صص ۳۰۶-۳۰۷.

۵۶- همان، ص ۳۰۷.

۵۷- همان.

Archive of SID